

چرائی شکست بیست و دوم بهمن ۵۸

چرا انقلاب سیاسی ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ شکست خورد؟

چرا جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲ شکست خورد؟

چرا نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق شکست خورد؟

چرا انقلاب مشروطیت شکست خورد؟

چرا نهضت جنگل و خیابانی و کلنل پسیان شکست خورد؟

۱ - ضرورت تبیین مبارزات گذشته:

«قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ- هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ- وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ- أَنْ يَمَسَّكُمْ فَرَجٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرَجٌ مِّثْلَهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ- وَلِيَمْحَسَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ -

از شما راه‌هایی گذشته‌گان شما رفته‌اند پس تاریخ را سیر کنید تا ببینید که سرانجام نهائی تکذیب کنندگان این راه به کجا رسیده است- این تبیین تاریخی از راه گذشته‌گان چراغ راه هدایتی است برای توده‌ها و خود همین تبیین

از راه رفته گذشته‌گان برای متقین و پیشگامان راهنمای عمل جهت رفتن در شرایط حال می‌باشد- اگر در تبیین راه گذشته‌گان به شکست‌های متوالی بر خورد کردید در رفتن حال خویش سست و مایوس نشوید چرا که سرنوشت نهائی این راه و سمت گیری این مسیر در جهت برتری و پیروزی شما است البته اگر به راهتان ایمان داشته باشید- اگر در این مسیر پر فراز و نشیب شما شکست خوردید بدانید که به موازات شکست شما ضربه‌ائی هم بر دشمنان این راه وارد شده است- علت این که تاریخ را در میان مردم به حرکت انداختیم آن بود تا توسط آن دریابید که در میان شما کدام یک مومنین به این راه است و گروه برتر در آینده این تاریخ کدام می‌باشد- زیرا خداوند توسط این راه است که بندگان مومن به این راه را پاک می‌کند

یاد ایام بهاران خجسته بهمن ۵۷ ایران زمین

یاد ایامی که در بهار انقلاب ۵۷ صفائی داشتیم.

یاد ایامی که در بهاران بهمن ۵۷ «من»های مان «ما» شده بودند و «ما»های مان «من» شده بودند.

یاد ایامی که در فصل زمستان استبداد، بهاران خجسته آزادی با دامن شکوفه‌های رهائی بر توده‌های غم زده ما لبخند بهاری می‌زدند.

یاد ایامی که فصل دوستی و عشق و وفا و صداقت فرا رسیده بود.

یاد ایامی که توده‌های ما چون موج از خود سر برون آورده بودند و سیل‌وار بر کینه‌ها و خودخواهی و خودپرستی و خودمحوری‌ها می‌تاختند.

یاد ایامی که در زمستان ۵۷ ابرهای آستن آزادی از دریای عشق، ایثار، فدی و فدیہ خلق بر سر تاریخ استبداد زده و استثمار زده و استثمار زده ما باریدن گرفتند.

یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ توده‌های از بند رسته ما، بهمن‌وار در عرصه بهار آزادی بر زمستان استبداد خندیدند و با قیام خود وار هیدن از زمستان و نیاز.

یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ با فرار استبداد از ایران توده‌های از بند رسته ما باز آمدن با صد هزار.

یاد ایامی که در بهمن ۵۷ توده‌های ما یک بودند با صد «ما» و «من».

یاد ایامی که در بهار زمستان ۵۷ کارگران با قیام خویش، ما آتش زدیم بر زخم خویش.

یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ ما حمله بردیم سوی گرگان، همچو شیر.

یاد ایامی که در بهاران زمستان ۵۷ ما همچو روبه از میان نگریختیم.

یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ با قیام خویش ما قصد بام آسمان می‌داشتیم.

یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ ما از مصاف آن خسان نگریختیم.



یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ ما پیرو پیامبران بودیم به جان.
 یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ دل ما یافت از باده آزادی عجایب
 بوئی.
 یاد ایامی که در بهاران خجسته آزادی غیر از عشق، آهنگ دهل
 بود و سرور.
 یاد ایامی که در بهاران آزادی ۵۷ دهل کوبان برون گشتیم از خویش
 سوی آزادی.
 یاد ایامی که در بهمن ۵۷ از هجران و غریبی بازگشتیم سوی آزادی
 و رهائی.
 یاد ایامی که خلق ما در بهمن ۵۷ دهان ازدها را بر دریدند.
 یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ زنان ما، زچاهی یوسفانی برکشیدند.
 یاد ایامی که در بهمن ۵۷ کارگران ما، ز زندان خلق را آزاد کردند.
 یاد ایامی که در ۵۷ دانشجویان ما بسی تخم رهائی بکشتن بر این
 شور زمین سرو خریدن.
 یاد ایامی که در ۵۷ خلق ما طواف حاجیان کردند و گرد عشق
 می‌گشتند.
 یاد ایامی که در بهمن ماه ۵۷ ز بهر عشرت آزادی کشیدیم راح و
 ریحان‌ها.
 یاد ایامی که در بهمن ۵۷ چو عنقا کوه قاف عدالت پران در نور دیدیم.
 یاد ایامی که در ۵۷ زندانی سیاسی چو اصحاب کهف از کهف
 استبداد سوی خلق بیرون آمدیم با صد امید و انتظار.
 یاد ایامی که در ۵۷ خلق ما سوی آزادی همچو ابراهیم گامش جانب
 آتش برد.
 ای بهمن ۵۷ یاد تو کنم تا میان یادم باشی
 گر شاد شوم معنی شادم باشی
 ای بهمن ۵۷ تو یوسف روزگاری ما یعقوبیم
 پیراهن تو است چشم را بینائی
 ای بهمن ۵۷ من کف نزنم تا تو نباشی مطرب
 من می‌خورم تا تو نباشی ساقی
 ای بهمن ۵۷ از آتش خلق در جهان گرمی‌ها است
 وز حیل زور در جهان سختی‌ها است
 هر صبح و نماز و شام ورد خود سازیم
 این گفتن «لا اله الا الله» را
 ای بهمن ۵۷ آن شیخ اول به هزار لطف بناخت ما را
 آخر با فقه خویش به هزار غصه بگذاخت ما را
 ای آزادی ۵۷ ای آنکه چو آفتاب گرمی بیا
 بیرون تو فقه و شیخ باغ زرد است بیا
 ایران بی تو غبار و گرد است بیا
 این کشور فقه بی تو سرد است بیا
 ای شیخ در سال ۵۷ به دوستی فرییم دادی
 هر جا که رسیدی به فقه خود یتیم کردی

در یاد من آتشی است از چهره تو
 کز آتش فقه خویش خوارم کردی
 ای شیخ ای آنکه گرفتی شربت از مشرب خلق
 ای شیخ ای آنکه گریختی از مذهب ما
 فقهات بکشد فراق تا مله‌ب ما
 ای آزادی بر رهگذر خلق نهادم دل را
 در عشق تو پای گشادم جان را
 از باد مرا بوی تو آمد امروز
 شکرانه آن به یاد دارم دل را
 ای شاه همه سال مست و رسوا توئی
 خونخوار و جنایت‌گر رسوا توئی
 پنهان شده‌ای ز خلق مانند سگان
 دیربست ندیده‌ایم چنگال تو را
 من تجربه کردم صنم شیخ پلید
 سیلاب سیه تیره کند خلق شهید
 منصور کجا گفت انا الحق اما
 منصور بدان شیخ خدا بود خدا
 ای آزادی ای آنکه تو یوسفی منی من یعقوب
 ای آنکه تو صحبت منی من ایوب
 از شیخ و فقیه در این ظلمت شب
 من دست همی زنم به تو سر تا پای
 گر ره ندهی وای من وای من است
 با فقه بجنگیم که چون روز گذشت
 چون سیل به جویبار و چون باد به دشت
 پرهیز از آن فقه که با زهر آمیخت
 بگریز از آن شیخ که بر ماه بنشست
 بگریز از آن شیخ که بر ماه بنشست
 سلام بر ۲۲ بهمن روز آزادی، روز از جان گذشتن، روز پیروزی
 خلق
 سلام بر ۲۲ بهمن ۵۷ روز میثاق خلق
 سلام بر ۲۲ بهمن ۵۷ روز شرافت، روز انسانیت، روز رهائی
 سلام بر ۲۲ بهمن ۵۷ روز فرار استبداد، روز مرگ جلا، روز
 خروش خلق ایران
 سلام بر ۲۲ بهمن روز قیامت خلق، روز از بند گسستن، روز نجات
 ملی
 سلام بر ۲۲ بهمن ۵۷ روز پیوند ملت، روز وحدت ملی ♦

قرآن با شکست مسلمانان در جنگ احد؛ اولاً- از آن به صورت یک شکست نظامی نام نمی‌برد. در ثانی- این شکست را ناشی از یک شکست قومی و قبیله‌ای و حتی مذهبی و مکتبی تلقی نمی‌کند، بلکه قرآن از شکست جنگ احد به عنوان یک «موضوع تاریخی که دارای قانونمندی مشخص تاریخی است» نام می‌برد و تلاش می‌کند تا در کانتکست تبیین علمی و تاریخی از این شکست به کشف قانونبندی آن برای آینده حرکت آزادی بخش مسلمانان بپردازد و با ایجاد راه و هدایت گری در رفتن به آنان یاری رساند؛ و این اصل همان ضرورتی است که امروز ما در تبیین شکست‌های گذشته تاریخ مبارزات مردم کشورمان طی صد ساله گذشته به آن نیاز داریم! اگر ما به نتایج ظاهری مبارزه در صد سال گذشته نگاه کنیم جز شکست‌های پی در پی چیز دیگری نظر ما را به خود جلب نمی‌کند، مثل؛ شکست مشروطیت، شکست جنگل، شکست نهضت مقاومت ملی، شکست جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲، شکست انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ و... و اگر ما به این رویدادها به صورت غیر تاریخی و غیر علمی و... نظر داشته باشیم، نتیجه آن برای مردم ما جز یاس و تن به قضا و قدر دادن حاصلی نخواهد کرد. ولی اگر بخواهیم که شکست‌های متوالی گذشته در یک صد سال مبارزه توده‌ها باعث یاس و واژدگی ما از مبارزه نگردد و بالعکس ره توشه ما جهت رفتن به آینده ما گردد، باید به تاسی از آیات قرآن در بالا بکوشیم تا در بر خورد علمی و تاریخی با شکست‌های گذشته امکان آن را پیدا کنیم تا چنان که محمد از شکست احد تجربه کرد، قانونمندی پیروزی را کشف کنیم و در چنین صورتی است که شکست‌های فوق نه تنها برای ما یاس آور نخواهد بود بلکه آن چنان که آیات فوق به صراحت می‌گوید حرکت آفرین هم خواهد بود.

۲- انقلاب گر و اصلاح گر جامعه کیست؟

کیست که در تاریخ و جامعه ما باید انقلاب کند؟ شاید در کل تاریخ مبارزات خلق‌ها تا کنون سوالی به این بزرگی مطرح نشده است چرا که هر فرد یا گروه اجتماعی به موازات پاسخی که به این سوال می‌دهند استراتژی و برنامه رفتن خود را ترسیم می‌کند! در رابطه با این سوال ممکن است پاسخ‌های مختلفی داده شود که در اینجا به طرح چند نمونه از آن‌ها می‌پردازیم:

الف - خدا انقلاب و اصلاح می‌کند: نظریه اول نظریه قوم موسی بود که معتقد بودند؛ خدا انقلاب و اصلاح می‌کند و انسان و جامعه هیچ دخالتی در تعیین سرنوشت خود ندارند لذا در این رابطه به موسی امر می‌کردند که؛ «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» - پس ای موسی تو با خداوندت برو مبارزه کن چرا که ما بازنشسته‌های از مبارزه هستیم» (سوره المائده- آیه ۲۴).

این نظریه که همان نظریه جبر و قضا و قدر می‌باشد در حرکت‌های تاریخی و اجتماعی برای توده‌ها نقش و رسالتی قائل نیست مبنای تئوریک این نظریه بر دو اصل استوار می‌باشد؛ یکی بی‌اختیاری انسان. دوم جبری بودن وجود.

ب - توده‌ها انقلاب و اصلاح می‌کند؛ بنیان گذار تئوریک نظریه دوم محمد می‌باشد «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» - همانا فرستادیم پیامبران خود را با کتاب و میزان و بینه تا توده‌ها را به قیام جهت برپائی قسط و ادار کنند» (سوره الحديد- آیه ۲۵).

رسالت در این نظریه و تئوری از پیشگام چنین تعریف می‌شود؛ تا

و کافران به این راه را ناپود می‌سازد- چنین فکر نکنید که خداوند بدون جهاد و مقاومت پی گیر تاریخی شما برایتان بهشت می‌سازد- این شمائید که باید بر پایه جهاد و مقاومت برای خود بهشت بسازید» (سوره آل عمران- آیات ۱۳۷ تا ۱۴۲).

برای ما آیات فوق (که بعد از جنگ احد در مرحله مدنی از حرکت محمد نازل شده است) زمانی قابل تامل است که؛

اولاً- وزن جایگاه جنگ احد در استراتژی آزادی بخش ده ساله مدنی محمد به روشنی تفسیر گردد (این مرحله بعد از دوران سیزده ساله استراتژی آگاهی بخش مکی آغاز گردید).

در ثانی- جای گاه تاریخی شکست مسلمانان در جنگ احد مورد توجه قرار گیرد چراکه شکست مسلمانان در جنگ احد که تا سر حد نابودی کل اسلام پیش می‌رفت و اگر علی نمی‌بود حتما پیامبر هم در این جنگ کشته می‌شد (با کشته شدن پیامبر در سال سوم هجرت و نبود علی در این واقعه قطعاً اسلام با شکست تاریخی روبرو می‌گردید!) چنان که قرآن این موضوع را گوشزد می‌کند و خطری که در جنگ احد اسلام را در بر می‌گرفت با این عبارت تبیین می‌نماید؛ «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» - محمد جز فرستاده‌ائی از طرف خدا نمی‌باشد چنانکه قبل از او نیز اینگونه فرستاده‌هائی بوده‌اند- آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود شما به گذشته بر می‌گردید؟» (آل عمران- آیه ۱۴۴).

اگر با تبیین شکست جنگ احد، آن را در قامت اصل راهنمای عمل مشاهده کنیم؛ مسلمانان در استفاده از این تجربه به پیروزی‌های بزرگی دست یافتند که «فتح مکه و نابودی کفار و تثبیت تاریخی استراتژی آزادی بخش مدنی محمد» از نتایج آن است. در این آیات

۱. ترجمه بعضی از مفاهیم فوق؛

خلت- ماضی مونث خلی به معنای گذشت می‌باشد.

سنن- جمع سنت به معنای راه گذشته (یا سنت‌هایی که در عمق تاریخ و جامعه انسانی جاری است و در نمود و سطح و ظاهر به صورت شکست و ذلت اجتماعی هویدا می‌شود، این سنت‌های تاریخی حال را به گذشته پیوند می‌دهند و راهنمای عمل برای رفتن در زمان حال می‌باشند که رسالت پیشگام و حزب پیشگام است تا این سنت‌ها را کشف کند و حرکت حال خود را با آن تطبیق دهد).

نظر- تامل و تبیین برای شناخت و واقعیت.

عاقبه- از عقب به معنای سرنوشت نهائی.

وهن- سستی و یاس در حرکت.

حزن- واژدگی از فوت مطلوب.

مس- نصیب.

قرح- ضربه.

نداول- فعل جمع متکلم- نداول مبتنی بر آزمایش اصلی از اصول قرآن است چه در سطح عمومی و بشری و چه در آزمایش مومنان و پایه گرفتن و خالص شدن ایمان توحیدی، این واژه در بسیاری از سوره‌ها و آیات قرآن با تعبیرات و کلمات مختلف بلاء و ابتلاء و فتنه و امتحان و... آمده و به عنوان «اصل شناخت» تبیین شده است. اتخاذ- از اخذ محصولی را با کوشش بدست آوردند.

شهداء- جمع شاهد- نمونه- رفتن.

یحصص- فعل مضارع از مصدر تمحصص به معنای تصفیه و تخلیص و تطهیر از آلودگی.

محق- نابودی.

ام- حرف عطف که بعد از همزه استفهام برای مقایسه بین دو مطلب می‌آید.

حسبتم- از حسابان به معنی اندیشه مخالف با واقع می‌باشد.

آن چنان که محمد در دوران ۱۳ ساله حرکت مکی عمل کرد یک رسالت خودآگاهی بخش بر پایه کتاب و میزان و بینه یا «آگاهی و آزادی و برابری» دارد که موضوع این حرکت خودآگاهی بخش توده‌ها می‌باشد و تا زمانی که این توده‌ها به حرکت در نیایند حرکت عدالت خواهانه یا حق طلبانه و یا آزادی بخش اجتماعی صورت نخواهد گرفت و هرگز پیامبران یا پیشگامان چنین نپندارند که جای مردم می‌توانند انقلاب و اصلاح گر اجتماعی باشند.

در همین رابطه علامه محمد اقبال لاهوری در تفسیر آیه ۱۱ از سوره الرعد می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِهٖ قَوْمٌ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...» خداوند سرنوشت هیچ جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد مگر این که آن جامعه خود سرنوشت خویش را به دست خود تغییر دهند.

خدا آن ملتی را سروری داد
که تقدیرش بدست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد
که دهقانش برای دیگری کشت

اقبال لاهوری

علامه اقبال می‌گوید؛ علت این که در این آیه به جای «يُغَيِّرُ»

ترم «يُغَيِّرُوا»

(متکلم) به کار

برده شده است

این است که قرآن

می‌خواهد بگوید

که تغییر جامعه

- چه اصلاحی و

چه انقلابی- باید

به دست خود افراد

آن جامعه انجام

بگیرد نه به دست

مستقیم خداوند

یا پیامبران او،

به عبارت دیگر

از علامه اقبال

لاهوری معتقد

است که؛ تنها

جامعه و توده‌ها

انقلاب گر و

اصلاح گر می‌باشند نه پیشگام و پیشاهنگ و پیامبران.

ج- «پیشاهنگ» انقلاب و اصلاح می‌کند؛ این نظریه که به صورت

تئوریک و فراگیر در بعد از جنگ جهانی دوم به جهان و کشور ما

نیز جاری و ساری گردید همان نظریه «چریک‌گرایی» می‌باشد که

مطابق آن معتقد بودند؛ چریک یک حزب است که بر طبق تئوری‌های

دیره در سطح جهان و در کشور ما مطرح گردید، در این رابطه

مسعود احمد زاده و پرویز پویان معتقد بودند که چریک با تکیه بر

سلاح و عملیات خود باید انقلاب کند و ماشین دولت را به زانو در

آورد و با شکست ماشین دولت و قدرت سیاسی دست به انقلاب و

اصلاح اجتماعی بزند. با نظریه چه گوارا انقلابی و چریک بزرگ

امریکای لاتین و کوبا و بلوی آشنا هستید که می‌گوید؛ هنگامی که

در مطالعات تئوریک خود به این جمله مارکس رسیدیم که می‌گوید

- تاکنون فلاسفه جهان را تفسیر کرده‌اند اما سخن بر سر تغییر آن

می‌باشد- کتاب را بستم و سلاح را بر دوش گرفتم و به تغییر جهان

که از دل تغییر جامعه می‌گذرد پرداختم! پارادایم این تئوری و اندیشه در عرصه جهانی انقلاب کوبا می‌باشد که در غیاب توده‌ها توسط یک دسته از چریک‌ها به رهبری فیدل کاسترو به انجام رسید اما از بعد از این انقلاب که در سال ۱۹۵۹ به انجام رسید تا کنون هیچ گونه انقلاب دیگری در جهان مطابق این کیس و این تئوری به پیروزی نرسیده است، حتی شکست این تئوری در بولیوی که توسط خود چه گوارا هدایت می‌شد و در این رابطه خود او نیز به شهادت رسید. در کشور ما دهه چهل تا نیمه دهه پنجاه این تئوری و اندیشه در شکل سنتی و علمی آن توانست بزرگترین سونامی ویران گر در تئوری حرکت و جنبش کشور ما بوجود آورد که حاصل آن ایجاد سونامی ویرانگری بود که با غصب رهبری جنبش و در غیاب پیشگام به واسطه نمایندگان نظام مطلقه فقهاتی حاکم و فقه حوزه صورت گرفت. به عبارت دیگر غصب رهبری جنبش اجتماعی سال ۵۷ توسط نظریه پردازان مطلقه فقهاتی نخستین فونکسیون ویران گر همین سونامی چریک‌گرایی بود که در دهه چهل و پنجاه سکان موجودیت نیروهای پیشاهنگ این جامعه را به لرزه در آورد و تا سطح مرگ و نابودی پیشگام و حتی حرکت شریعی پیش رفت.

د- «حزب یا ارتش خلق» انقلاب و اصلاح می‌کند؛ این نظریه

برای اولین

بار توسط لنین

رهبر انقلابی

بزرگ روسیه

و در ادامه

اندیشه مارکس

و انگلس به

عنوان یک

نوع استراتژی

مطرح گردید

اما تا قبل از

آن در تئوری

مارکسیسم که

توسط مارکس

و انگلس مدون

شده بود معتقد

بودند که؛

آنکه انقلاب

می‌کند خود

طبقه پرولتاریای صنعتی می‌باشد. در این راستا نیز تمامی مبارزات

مارکس و انگلس در جهت سازمان دهی منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای

مبارزات خود به خودی طبقه کارگر در کادر تشکیلات کشوری و

بین‌المللی کارگری صورت گرفت. اما بزرگترین تحولی که لنین

بوجود آورد؛ حزب طبقه کارگر را جانشین طبقه کارگر در اندیشه

مارکسیسم کرد. از نظر لنین حزب طبقه کارگر که رهبری مبارزات

طبقه کارگر را در دست دارد، کار هدایت گری مبارزات کارگری

و انجام اصلاحات و انقلابات کارگری را به عهده می‌گیرد و مطابق

این تئوری بود که مبارزات کارگری و پیروزی و کسب دولت

سرعت پیدا کرد، طرح این نظریه باعث گردید تا تئوری انقلاب

مارکس که پیش بینی کرده بود - انقلابات پرولتری ابتدا در آلمان و

سپس در انگلیس و در نهایت در روسیه تحقق پیدا می‌کند- صورت

عکس به خود بگیرد. طبق تئوری حزب - شرایط ذهنی طبقه که

از نظر لنین همان حزب می‌باشد بر شرایط عینی انقلاب که همان

طبقه پرولتاریا می‌باشد، که از نظر مارکس نیروی اصلی انقلاب

است، اولویت پیدا می‌کند- در نتیجه هر جا که شرایط ذهنی بیشتری



عراق و صدام و ضد خلقی خواندن جنگ ایران و عراق برایشان باقی نماند و این استراتژی جدید ارتش خلقی مجاهدین در عراق بود که حیات استراتژی ارتش خلقی مجاهدین را با استمرار جنگ ایران و عراق گره زد. از تابستان سال ۶۷ که شماره معکوس جنگ ایران عراق و فراهم شدن شرایط برای نوشیدن جام زهر فراهم می‌شد، مجاهدین حیات استراتژی و تشکیلاتی خود را برای حفظ ارتش خلقی در گرو ورود حرکت نظامی نارس و سزارین به داخل کشور دیدند که این سزارین تحمیلی با قتل عام مجاهدین در عملیات مرصاد و زیر نظر صیاد شیرازی و نیز قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به فتوای رهبری و به تلافی از آن عملیات، به وقوع پیوست و مجاهدین را به بن بست مطلق رسانید و به نظر با حمله امریکا به عراق و بمباران مقر نیروهای ارتش مجاهدین و خلع سلاح کامل آخرین تیر خلاص به آنان زده شد، اما مجاهدین بعد از حمله امریکا و نابودی استراتژی ارتش خلقی به جای این که دست به بازسازی استراتژی خود بزنند، کوشیدند تا در سنگر کسب حمایت غرب و در راس آن‌ها امریکا با حفظ شهر اشرف به عنوان نماد استراتژی ارتش خلقی، تا حد مرگ استراتژی ارتش خلقی را ادامه دهند که باعث گردید تا در برابر این سونامی استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی آنان در حرکت آینده آسیب پذیر گردند.

چرا که مجاهدین بازگشت و تجدید نظر در استراتژی خلقی را به معنای نفی کامل استراتژیک و ایدولوژیک خود می‌دانند! لذا هرگز آماده بازگشت به استراتژی تحزب‌گرا و سازمان‌گرایانه مردمی نمی‌باشند و این انتخاب از نظر آنها به معنای پایان حیات سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها می‌باشد ما در سال ۶۰ مشاهده کردیم آن زمانی که سونامی چریک‌گرایی یا ارتش خلقی در جامعه ما به راه افتاد همه چیز را با خود برد و تمام جریان‌های سازمان‌گرایانه حزبی را دچار بحران و رکود و انشعاب کرد. ما این بحران را حتی سال ۶۰ در رابطه با جریان سلف نشر مستضعفین به خوبی مشاهده کردیم و دیدیم که به موازات غلبه استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی به توسط سازمان مجاهدین، تمامی جریان‌های سازمان‌گرایانه حزبی دچار بحران و رکود و انشعاب شدند و بعضاً جریان‌هایی در آن سال‌ها از این سونامی خود را نجات دادند که در مقابل شرایط آن روز یا از مواضع و اعمال رژیم مطلقه فقهانی دفاع کردند و یا در مقابل آن سکوت کردند.

بعضی نیروها و جریان‌ها نیز ریشه انشعاب‌ها و رکود و بحران در سازمان نشر مستضعفین در سال ۶۰ را به ریشه ایدولوژی و یا در تشکیلات آن جستجو می‌کنند که از نظر ما دلایل دیگر دارد که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

اولاً: بحران تشکیلاتی سال ۶۰ در جریان‌های تحزب‌گرا و سازمان‌گرایانه توده‌ای از جمله در سلف نشر مستضعفین یک بحران فراگیر و عام بود و هیچ جریان مترقی نبود که دامن خود را بتواند از آن بحران نجات دهد.

در ثانی: این بحران یک بحران بیرونی بود که از طریق استراتژی چریک‌گرایی مجاهدین خلق و جریان‌ها مشابه به تمامی جریان‌های مترقی تحمیل گردید.

در ثالث: این بحران می‌تواند در آینده تبدیل به سونامی چریک‌گرایی یا ارتش خلقی مجاهدین خلق شود و ظهور مجدد داشته باشد.

اگر این سونامی به حرکت در آید تنها آن جریان‌هایی می‌توانند نجات یابند که به جناح‌های رژیم مطلقه حاکم فروخته شوند. اما راه نجات استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه^۲ برای استقرار اندیشه

داخل کشور» تغییر داد.

آماده باشد حتی اگر شرایط عینی هم مانند روسیه چندان آماده نباشد انقلاب زودتر به انجام می‌رسد. لنین مفهوم آگاهی را که از نظر مارکس یک مقوله جبری طبقاتی بود به آگاهی حزبی که یک مقوله اکتسابی سیاسی می‌باشد تبدیل کرد که مطابق این اصل - انقلاب کننده که حزب می‌باشد جانشین انقلاب کننده مارکس که طبقه کارگر می‌باشد- گردید، لنین توانست با جایگزین کردن حزب به جای طبقه در مارکسیسم تئوری اکتسابی آگاهی طبقاتی را به موضوع تئوری و آموزش تبدیل کرده و وارد نظریه حزب و انقلاب بکند و از آن زمان مبارزه تئوریک و ایدولوژیک به عنوان یک پارامتر تعیین کننده وارد اندیشه سیاسی و انقلابی گردید.

البته این نظریه بعداً با گردونه تحول اجتماعی در کشورهای مختلف دچار روی کرد تئوریک گردید و به طور مثال در اندیشه مائو به صورت مقوله - ارتش خلقی- مطرح شد، پیروزی این نظریه در کشورهای روسیه و چین و الجزایر و... باعث گردید که در قرن بیستم به صورت یک تئوری مسلط در جهان ظاهر شود، در کشور ما نیز بعد از شکست تئوری چریک‌گرایی در سال ۱۳۵۵ (شهید بیژن جزنی به صورت مقدماتی و تئوریک آن را مطرح کرده بود) نظریه ارتش خلقی جایگزین نظریه قبلی گردید که استراتژی فعلی سازمان مجاهدین خلق که بر پایه ارتش خلقی و شهرک اشرف عراق استوار بود در این راستا قابل تبیین می‌باشد. چراکه مجاهدین خلق هم از سال ۵۵ و پس از کودتای اپورتونیستی شهرام که همان استراتژی چریک‌گرایی قبلی مجاهدین خلق بود که زمینه ساز آن کودتا گردید و باعث شد این حرکت چریکی تا سرحد نابودی پیش رود، اما آنان توانستند به صورت خاموش و خزنه «استراتژی ارتش خلقی را به جای چریک‌گرایی شهری» قبلی جایگزین کنند که در ادامه بعد از انقلاب ۵۷ تکوین میلیتاریسم در ادامه این استراتژی مطرح شد، اما از آنجا که شرایط عینی و ذهنی در جامعه ما بعد از خرداد ۶۰ و نیز واکنش جنون آمیز و فاجعه آور پلیسی- نظامی رژیم مطلقه فقهانی حاکم، امکان به کارگیری و تحقق استراتژی ارتش خلقی در داخل ایران را به مجاهدین نداد! و آنان گرچه در راه پیمائی‌های مسلحانه مهر ماه سال ۶۰ برای آخرین بار کوشیدند که استراتژی ارتش خلقی را مطرح سازند ولی قتل عام و نسل‌کشی مجاهدین به توسط ارگان‌های نظامی- امنیتی در این مرحله (که حتی صدای مهندس بازرگان در مجلس را هم در اعتراض به این نسل‌کشی مهر ماه سال ۶۰ رژیم بلند کرد) کاملاً این سازمان را در استفاده از این استراتژی به بن بست کشانید! لذا در این رابطه بود که مجاهدین مجبور شدند جهت نجات و حفظ موجودیت خود در سال ۶۰ دو باره به طرف استراتژی قبلی خود که استراتژی چریک شهری بود برگردند. این استراتژی با ضربه وارده بر موسی خیابانی در بهمن ۶۰ و بالاخره ضربه ضابطی در اردیبهشت سال ۶۱ نشان داد که این استراتژی برای بار دوم در جامعه ما کارایی ندارد. مجاهدین بعد از ضربه به ضابطی برای حفظ موجودیت خود تصمیم به خروج از کشور گرفتند که این خروج به معنای پایان استراتژی چریک‌گرایی در ایران بود، که مجاهدین برای بار دوم با به راه انداختن ترورها سعی در ادامه آن استراتژی داشتند. بعد از خروج مجاهدین از کشور این سازمان دو باره ضمن یک بازسازی تشکیلاتی کوشید تا مطابق استراتژی انقلاب الجزایر که بر استراتژی ارتش خلقی در خارج از کشور تکیه داشتند، تشکیلات خود را بازسازی کنند^۲. در ادامه مجاهدین راهی جز پناه بردن به

۲. و شریعتی هم در سال‌های اولیه حضور در فرانسه سعی می‌کرد با همکاری مصطفی چمران و گروه امل در لبنان و موسی صدر همین استراتژی ارتش خلقی در خارج از کشور را جهت استراتژی آزادی بخش خود در ایران دنبال کند، که البته در سال‌های آخر اقامت در فرانسه تغییر عقیده داد و استراتژی خود را از «آزادی بخش ارتش خلقی در خارج از کشور به استراتژی خودآگاهی بخش در

تحرزگرایانه و سازمان‌گرایانه شریعتی؛ تنها در لوای یک مبارزه تئوریک و به موازات مرزبندی روشن با اندیشه لیبرالیستی سروش و بازرگان و به موازات آن مرزبندی عینی و ذهنی با اندیشه مطلقه فقهاتی حاکم و جریان‌های و جناح‌های فرصت طلب و قدرت طلب حاشیه‌ای این نظام (از محمد خاتمی تا...) و مبارزه تئوریک فراگیر - با نظریه چریک‌گرایی و ارتش خلقی در جهان به صورت اعم و با تئوری چریک‌گرایی و ارتش خلقی مجاهدین خلق به طور اخص - می‌توانیم آن را در جهت شناسایی عوارض این اندیشه در جامعه شکست تئوریک بدهیم! همان مبارزه‌ای که در جامعه ما تاکنون به جز نشر مستضعفین هیچ جریانی از سر نگرفته است در صورتی که همه جریان‌های لیبرالیستی در داخل تصور می‌کنند که در سونامی چریک‌گرایی مجاهدین می‌توانند به جز پناه بردن به حاکمیت مطلقه فقهاتی راهی برای حیات خود پیدا کنند!

۳- چرا تمامی جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی و سیاسی و دموکراتیک و نهضت‌های استقلال طلبانه ملی و منطقه‌ای و انقلابات سیاسی و فرهنگی در یک صد ساله گذشته ایران با شکست روبرو گردیده است؟

آیا تا زمانی که ما برای این سوال بزرگ پاسخ علمی پیدا نکنیم شکست آینده تمامی جنبش‌ها و نهضت‌ها و انقلابات در این مرز بوم امری حتمی خواهد بود؟

آیا وقت آن نیست که تمامی نظریه پردازان و تئوریسین‌های و اندیشمندان این مرز بوم مهم‌ترین و فوری‌ترین مسئولیت خود را در این زمان حول پاسخ به این سوال سترگ بگذارند؟

اگر واقعاً تمامی جنبش‌ها و نهضت‌ها و انقلابات و... در یک صد ساله این مرز و بوم با شکست مواجه شده است پس ضعف ریشه‌ای در حرکت تاریخی این مردم وجود دارد که با این هزینه‌ای که در این مدت مردم ما پرداخت کرده‌اند^۳ به قول مائو؛ انقلاب بورژوا دموکراتیک ایران بعد از انقلاب کبیر فرانسه که در سال ۱۹۰۷ اتفاق افتاد سرلوحه تمامی انقلابات بورژوا دموکراتیک جهان بوده است.

چرا انقلاب بورژوا دموکراتیک مشروطیت ما حتی نتوانست حق رای دادن به زنان ما را که بیش از نیمی از جمعیت ما را تشکیل می‌دادند، تأمین کند؟

چرا زن ایرانی در قانون اساسی این انقلاب یک شهروند درجه دوم می‌باشد که نه حق انتخاب شدن دارد و نه حق انتخاب کردن؟

چرا سرنوشت انقلاب بورژوا دموکراتیک مشروطیت در سفارت خانه‌های روس و انگلیس مشخص می‌شد؟

چرا محمد حسین نائینی (صاحب کتاب «تنبیه امه و تنزیه المله») که می‌کوشد توسط نظریه خود انقلاب بورژوا دموکراتیک مشروطیت ما را توجیه فقهی بکند، دستور به دجله انداختن کتاب خود می‌دهد؟

چرا به جای بارور کردن تئوری انقلاب مشروطیت، به آن پاسخ فقهی دادند؟ (این نظریه امروز توسط افرادی مانند محسن کدیور در رابطه با رژیم مطلقه فقهاتی دنبال می‌شود)

۳. نه پناه بردن به اندیشه‌های لیبرال‌گرایانه سروش و بازرگان و وارد کردن استفراق آنها به اندیشه شریعتی و یا سر بر آستانه اندیشه اپورتونیستی محمد خاتمی سائیدن.

۴. به طوری که اگر بگوئیم بهای پرداختی این مردم از بهای پرداختی تمامی ملت‌ها در مبارزه بیشتر است، حتی از دیگر ملل - مثل ویتنام و...- سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

چرا ولایت فقیه سیاسی گردید؟ (تئوری حسینعلی منتظری که بزرگ‌ترین دستاورد تئوریک انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ بود و بعداً توسط حسن حبیبی تئوری فقهی شد)

چرا شعار حوزه‌های فقهاتی ما (که از کام شیخ فضل الله نوری در می‌آمد) در عرصه انقلاب مشروطیت این بود که؛ منحوس‌ترین کلمات، کلمه آزادی است؟

آن بورژوازی که بتواند در عرصه عینی و ذهنی به صورت یک طبقه انقلابی یا مترقی انقلاب مشروطیت را حمایت عینی و ذهنی کند، کجا بودند؟

چرا قدرت در مجلس اول دست آخوندها و زمین دارها بود؟

چرا انقلاب فرهنگی یا رنسانس فکری که از زمان قائم مقام فراهانی و امیر کبیر و... از سر گرفته شد در عرصه انقلاب مشروطیت به شکست گرفتار آمد؟

چرا حیدر عمواغلی و دار دسته‌اش که مدعی طرف داران نهضت سوسیالیستی مشروطیت بودند به ترور و حرکت چریکی روی آوردند؟

چرا حرکت تحرزگرائی و سازمان‌گرایانه بورژوازی در انقلاب مشروطیت نتوانست در جامعه ما اعتلا بیابد؟

چرا بورژوازی تولیدی و ملی و صنعتی ایران پیش از انقلاب مشروطیت به توسط بورژوازی کلاسیک بازار و دربار شاه نابود شد؟

چرا حوزه فقهاتی نجف باید هدایت گر انقلاب بورژوا-دمکراتیک مشروطیت ما باشد؟

چرا در انقلاب مشروطیت دوم بازم به جای رهبری بورژوازی تولیدی این سردار اسعد بختیاری است که با ایل و طایفه‌اش باید پرچم انقلاب را بلند بکند؟

چرا جریان نجات بخش مشروطیت کوچک خان و خیابانی و کلنل پسیان و... در ورطه منطقه‌گرایی نابود شد؟

چرا پرچم کشورگرائی که می‌بایست با دست کوچک خان و خیابانی و... بلند باشد با دست رضا خان این مزدور و دست نشانده انگلیس بلند شد؟

چرا در جریان کودتای نهضت مقاومت ملی مصدق حوزه‌های فقهی ما بیش از دربار و امپریالیسم امریکا و انگلیس در انتظار سرنوشتی او بودند و کودتای علیه مصدق را امدادهای غیبی خداوند و امام زمان می‌دانستند؟

چرا میزان فحش‌هایی که حزب توده (مدعی نهضت سوسیالیسم علمی در طول سال‌های ۳۰ تا ۳۲) به مصدق می‌داد صد بار بیش از مجموع فحش‌هایی بود که به امپریالیسم و فاشیسم داده بود؟

چرا نیکسون پس از کودتای ۲۸ مرداد با ورود به ایران نخستین پیام سپاس‌گزاری خود را تقدیم آیت الله کاشانی کرد؟

چرا از انقلاب مشروطیت ما رضاخان بیسواد قلدر زائیده شد و از نهضت مقاومت ملی مصدق شعبان بی‌مخ و طیب و رمضان یخی و زاهدی و اشرف و...؟

چرا جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ با شعار زن سنیزانه حوزه فقهاتی آغاز گردید و با رهبری و اعدام طیب و حاج اسماعیل رضائی و حاجی مهدی عراقی پایان یافت؟

چرا گلوله فدائیان اسلام سینه دکتر حسین فاطمی را شکافت؟

و کارگری و... در فکر تشکیلات و سازماندهی هستند دست به نسل کشی سال ۶۷ می‌زند و حتی مانند تابستان سال ۶۰ جنین‌های آن‌ها را در رحم مادرشان نابود می‌کند؟

چرا قیام عاشورای سال ۸۸ که تحت رهبری روشنفکران جامعه بود (نه روحانیت تصفیه شده) سکان رژیم مطلقه فقهانی را تا این حد به لرزه در آورد؟

در کهریزک چه کسانی شکنجه می‌شدند و چه کسانی قتل عام شدند؟

اعتراف گیری‌های سال ۸۸ در چه راستائی صورت گرفت؟

چرا تمامی نهادهای فرهنگی و سیاسی و مذهبی و اجتماعی و کارگری و دانشجویی و اقتصادی و... دولتی شده‌اند؟

چرا رژیم مطلقه فقهانی بیش از هر چیز از سنت و تحجر و... دفاع می‌کند؟

چرا رژیم مطلقه فقهانی شعار نفی علوم انسانی دانشگاه‌ها را سر می‌دهد؟ و...

ما تا زمانی که برای این چراها پاسخ قانع کننده‌ای پیدا نکنیم، علل شکست انقلابات و نهضت‌ها و... در طول یک صد سال گذشته ایران بی پاسخ می‌ماند ولی آنچه که ما می‌توانیم به عنوان یک پاسخ قانع کننده بر تمامی سوال‌های فوق مطرح کنیم آن که؛ تمامی این دسیسه‌ها و توطئه‌ها برای آن است که پیشگامان و نیروهای مردمی و تشکیلات اجتماعی و سیاسی آنان به عنوان آلترناتیو حوزه‌ها نتواند رهبری این مردم را بدست گیرند و هر حرکتی و جریانی و حزبی که از پائین جامعه بخواهد به سمت بالا جوش کند با تمامی قدرت از طرف رژیم مطلقه فقهانی سرکوب می‌گردد و تا زمانی که جریان‌های آلترناتیو اجتماعی در کادر تشکیلات حزبی در جهت هدایت حرکت اجتماعی مردم و در موضع آلترناتیو حوزه‌های فقهی نتوانند وارد عمل بشوند، هر حرکت سیاسی در این جامعه محتوم به شکست خواهد بود! دیگر روحانیت حوزه در هیچ فرم و شکلی قدرت رهبری جنبش این مردم را ندارد، وقت آن رسیده است که توده‌های ما اقدام به این مرزبندی کنند و این نکته را به خوبی بدانند که اگر صد انقلاب دیگر در ایران صورت بگیرد، تا زمانی که روحانیت در هر شکل و صورتی رهبری حرکت او را در دست بگیرد، جنبش او محتوم به شکست خواهد بود. البته در اینجا مقصود ما از روحانیت لباس نیست بلکه اندیشه و فرهنگ و تیپ لوژی است، لذا تا زمانی که جنبش‌های مردمی تحت رهبری تشکیلات مردمی و منهای اندیشه حوزه به حرکت در نیاید امکان هیچ گونه امیدی به پیروزی آن‌ها نمی‌باشد. ♦

والسلام

چرا تا رهبری جنبش‌های اجتماعی ما در طول یک صد سال گذشته همین که می‌خواسته‌اند از حوزه‌های فقهی جدا شوند و به دست روشنفکران ملی و یا مذهبی و یا تحصیل کرده - از قبل از مشروطیت گرفته تا دوران مصدق و از آن تا ارشاد شریعتی و...- بیاقتد قبل از نابودی این جریان‌ها به توسط رژیم به وسیله حوزه‌های فقهی نابود می‌گردیده است؟

چرا رژیم مطلقه فقهانی پس از ۶۰ سال هنوز از نام مصدق به وحشت می‌افتد؟

چرا رژیم مطلقه فقهانی و حوزه‌های فقهی ما هنوز از نام شریعتی بر خود می‌لرزند؟

چرا شعار میرزاحسن شیرازی سر سلسله جنبان قدرت سیاسی روحانیت عبارت بود از؛ «اذا رایتم الملوك علی ابواب فقها فقول نعم الفقها و نعم الملوك و اذا رایتم فقها علی ابواب الملوك فقولولست الفقها و لست الملوك»؟

چرا روحانیت در ۱۶ شهریور ۵۷ با اعدام یحیی نوری خود را از جنبش اجتماعی ۵۷ کنار کشید و با سرکوب قهر آمیز میدان ژاله در ۱۶ شهریور ۵۷ که با ورود طبقه کارگر ایران در مبارزه به رهبری - کارگران صنعت نفت- همراه بود، طبقه کار در ایران توانست خلاء روحانیت را پر کند و با ظهور طبقه کارگر، کار استبداد با انقلاب ایران یک پارچه شد؟

چرا در این زمان عزت سحابی بزرگترین عیب دیدگاه شریعتی را - جای گزین کردن روشنفکر به جای روحانیت- می‌داند؟

چرا در عرض سه روز در جریان انقلاب ۵۷ دوباره عکس روحانیت - غائب در انقلاب- در ماه رفت و توده‌های ما لهله کنان در پشت بام‌ها به تماشای روحانیت اما این بار در ماه نشستند؟

چرا در میان تمامی اسناد به جای مانده از ساواک شاه فقط اسناد وابستگی شریعتی به ساواک درآمد و از تمامی اسناد به جای مانده از سفارت امریکا اسناد مربوط به جاسوس بودن بنی صدر و... در آمد؟

آیا انقلاب فرهنگی در بهار ۵۹ جز برای بیرون راندن روشنفکران از صحنه و قتل عام آنان و شستشوی ذهنی دانشجویان جهت پذیرش هژمونی فقهی حاصل دیگری داشت؟

چرا رهبری مطلقه فقهانی در سال ۶۵ حتی حزب وابسته خود یعنی جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را که هر دو دست ساخت خود او بودند، را منحل کرد؟

چرا رهبری جمهوری اسلامی (پس از منحل کردن حتی حزب‌های دست ساز خود در سال ۶۵) از تشکیلات حوزه در کادر دو گروه روحانیت و روحانیون شروع به حزب سازی در روحانیت به شکل فقهی کرد؟

چرا رژیم مطلقه فقهانی با این قدرت سرکوب و نیروی پلیسی هنوز پس از سی سال حکومت از تعریف زندانی سیاسی طفره می‌رود و برای زندانی سیاسی حداقل حقوق را (در حد حیوانات) قائل می‌شود؟

چرا هنوز پس از سی سال از حکومت مطلقه فقهانی از به رسمیت شناختن حداقل مجوز تشکیلاتی - نه سیاسی- بلکه صنفی برای دانشجویان و کارگران و... بر خود می‌لرزند و کوچکترین حرکت تشکیلاتی حتی در حد صنفی آن را با تمام قوا و سر نیزه نابود می‌کند؟

چرا رژیم مطلقه فقهانی تا احساس می‌کند که جریان‌های روشنفکری

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳